

اشاره

## فیودور داستایوفسکی

# یادداشتهای زیرزمینی

### ترجمه: رحمت الهی

۱۳۸۸

## اشاره



چه موضوعی می‌تواند برای من خیال‌انگیزتر

و لطیف‌تر از نفس واقعیت باشد؟

### داستایوسکی

درباره‌ی آثار و نوشتجات ادبی و اجتماعی یکی از تواناترین نویسندگان قرن نوزدهم روسیه و یا بهتر بگوئیم اروپا مطلبی نوشتن و اظهار نظر صریح و قاطعی کردن نه تنها کار آسانی نیست بلکه گستاخی است.

بناء علیه فقیر مترجم کتاب و نگارنده‌ی این سطور تا آنجا که میسر می‌گردید و در حوصله‌ی این مختصر اشاره بود سعی کردم که موجزاً پاره‌ای از نظریات صاحب‌نظران مغربی را که در پیرامون کارهای این نابغه‌ی قرن نوزدهم نوشته و یا تقریر کرده‌اند بصورت تلفیقی جمع‌آوری کنم.

منتقدی گفت که اگر شارحین و توضیح‌دهندگان یک نفر نویسنده نتوانند در توجیه و تأیید و یا رد مطالب وی متفق‌القول باشند، بهیچوجه علامت نامطلوبی برای نویسنده‌ی مزبور نخواهد بود، مثلاً درباره‌ی

«فاوست» چه در حیات گوته وجه پس از آن نظریات زیادی ابراز شده است که بسیاری از آنها با یکدیگر تناقض بارز دارند.

احتیاج مبرمی که بعد از مرگ یک نویسنده‌ی توانا، برای توضیح و انتقاد آثارش در بازماندگان مشهود می‌شود، حکایت از این میکند که آثار وی آنچنان مؤثر گشته است، که دیگران بر حسب اجبار می‌خواهند علت تأثیر جادویی آنکارها را بجویند، و ازین معما پرده برگیرند. و اینکه توضیحات و تشریحات ایشان مشابه یکدیگر نیست و حتی باهم مغایر و متناقض است، دلیل بر آن است که کارهای نویسنده‌ی موصوف فقط با توضیح و تشریح روشن نخواهد شد، بلکه دقت بیشتر و مطالعه عمیقتری از نظر طبقات مختلف خوانندگان برای درک مفاهیم نوشته‌های وی لازم است، و یا باید اصلاً بحثی نکنیم و با یک شعر چنانچه رسم ما مشرقیان است همه کار را فیصله دهیم و بگوئیم «هر کسی از ظن خود شد یار من».

باری درباره‌ی آثار داستایوسکی مردانی نظیر «ژید»، «توماس مان»، «تسویگک»، «شچدرین»، «نکراسوف»، «نیچه» و... کتاب نوشته‌اند و حتی برای تجلیل نویسندگان بعد از وی که بسبب اونگاشته‌اند، (و همه کمابیش تحت تأثیر وی بوده‌اند) ایشانرا به داستایوسکی کشور خودشان تشبیه و ملقب می‌کرده‌اند...

در روز دهم فوریه سال ۱۸۸۱ مسیحی وقتی که خبر مرگ فئودور-میخایلوویچ داستایوسکی را برای لئون تولستوی بردند (داستایوسکی در روز نهم فوریه ۱۸۸۱ مرد) وی گفت:

«متأسفانه بزرگترین نویسنده‌ی روسیه که من هیچوقت با عقایدش موافق نبودم زندگی را بدرود گفت» میدانید چرا؟ فقیر نمیدانم ولی نویسنده‌ی انگلیسی ژرژ اورول (Orwell) رساله‌ای دارد، در رد رساله تولستوی که علیه شکسپیر اظهار نظر کرده است. و اورول در این رساله می‌نویسد:

«پیرمردی که بدون تمایل به درک کردن نفرین میکند، و خیلی فرق او است با داستایوسکی که درک میکند و نفرین نمی‌کند و در عوض توجه میکند، و توضیح می‌دهد» بعد از دو بیست و پنجاه سال خاموشی شکسپیر سکوت را شکست، و داستایوسکی اخیراً سخن آغاز کرد و فعلاً این آغاز را انجامی متصور نیست و سؤالات وجود دارند و اجوبه قانع کننده نمی‌باشد.» اورول باز میگوید: با فاصله نگاه کردن بهر مطلبی (Distanz) و از دور دیدن، نقطه‌ی مقابل عاشق بودن است، یعنی برای فهمیدن و درک کردن باید شیء، یا فردی را مطلب مورد نظر در فاصله‌ی متناسب عینی و یا ذهنی رؤیت شوند، اگر فاصله کم شد عین و ذهن درهم مدغم میگردد و صورت عشق حاصل می‌شود، و دیگر ناظر عاشق است نه محقق، بیننده و مورد دید هر دو یکی می‌شود و آنگاه هر چه ببینی ناقض آن نیز محتمل و فسادش محرز است، قضاوت و نظر عاشق است درباره‌ی معشوق نه تحقیق مرد دانا، بهر تقدیر عشق تنها وجهی از قضاوتهاست که مطلقاً فاصله دید ندارد، و بهمین دلیل است که مرادها، مرشدها، رؤسای مذهبی و دیکتاتورها و اشخاصی که باطاعت صرف دیگران احتیاج دارند و نمی‌خواهند که مردم در کارشان تفحص و تحقیق کنند همیشه دستور می‌دهند که عاشق حرفها و نظریات ایشان بشویم و چون و چرا نگوئیم تا باسانی بکار خود بپردازند. با اینمقدمه می‌خواستم بگویم که نقطه‌ی مقابل این طرز فکر و مجسمه‌ی مبارزه با آن داستایوسکی بود، وی عاشق، و واله و شیفته‌ی اجتماع خیالی و صلح و صفا در خواب طلائی نبود، و مانند تولستوی نمی‌خواست که مطالب مطروحه را بی‌فاصله ببیند، و خوبی‌ها و زیبایی‌های تصوری و غیر موجود را موجود بپندارد، و سپس بعنوان مربی و مدرس علم اخلاق تعلیمات بدهد و شبیه عیسی مسیح را در آورد و در پیری براسب چوبی تقوایی که در جوانی نداشت سوار شود و پرچم رهبری و دلالت بردست گیرد و هی نفرین کند و بتازد.

بر داستایوسکی خرده می‌گرفتند که چرا فقط لکه‌های اجتماع ما را نمایش میدهی و تشریح می‌کنی؟ جمله‌ای که در اول این اشاره نوشته است جواب دندان‌شکنی بر این حمله است، و علاوه بر آن در نطقی که یکسال قبل از مرگش برای افتتاح مجسمه‌ی پوشکین ایراد کرد، توضیح داد که «ما مردم روس احتیاج داریم که خودمان را نفریبیم». بعد از مرگ وی در شرحی که بعنوان یادبود او نوشتند متذکر شدند که: مگر اجتماع ما و سازندگان آن همه قهرمان یا پهلوان هستند و عاری از هرگونه عیب و نقص میباشند، و آیا شما که داعیه‌ی اصلاح و تصحیح دارید، قبل از آشنائی و آگاهی کامل بر آنچه و یا آنکه می‌خواهید اصلاحش کنید می‌توانید اقدامی بعمل آورید؟ اگر بلی حتماً اشتباه می‌کنید و غیر میسر است. و اگر نه کار داستایوسکی را تأیید کرده‌اید.

یازدهم نوامبر ۱۸۲۱ بدنیآ آمد. پدرش طیب بود و از طبقه اشراف، در ۱۸۴۲ مدرسه‌ی مهندسی قشون را پایان رسانید، در ۱۸۴۹ بعلت اتهام بهمکاری با جمعیت منکرین (*Nihilist*) و رئیس آن‌روزی ایشان پتراشواسکی (*Petrashchowski*) محکوم بمرگ شد، و پس از یکدرجه تخفیف، یعنی بعد از آنکه حتی لوله‌های تفنگ را روپرویش دید، به سبیری تبعیدگردید، و بعد از چهارسال اول که با اجرای اعمال شاقه درین دزدان و آدمکشان بسر برد، سه سال دیگر بصورت سرباز ساده در ساخلوهای سبیری خدمت کرد و سپس بخشوده شد و به پترزبورگ آمد. باو پیشنهاد کردند که با درجه‌ی افسری در همان صنف خودش وارد در ارتش بشود و از تحصیلات تخصصی خود استفاده ببرد ولی او نپذیرفت و بفعالیته ادبی پرداخت.

داستایوسکی مبتلابمرض غش (*Epilepsi*) بود و ظاهراً در اوائل سالهای تبعید و زندان گرفتار این مرض گردید. و ظاهراً این مرض برای

او نه تنها آزارکننده نبوده است، بلکه در اثر آن گاهی نیز ملهم می‌شده است و از آن لذت می‌برده است. در بسیاری جاها این لذت بردن از رنج را بوضع بی سابقه‌ای تشریح نموده است. خود می‌نویسد: «شما مردمان سالم نمیتوانید درک کنید که یک ثانیه قبل از وقوع غش چه حس لذت‌بخشی بمردمان غشی دست میدهید.» وی معتقد بود که پیامبرانی که ادعای الهام غیبی دارند نیز مبتلا به نوعی از این مرض میباشند.

در زندان سبیریه که جز کتاب انجیل بزندانیان کتاب دیگری نمیدادند؛ داستایوسکی در حاشیه‌ی انجیل با خطوط مخصوصی که باید شبیه بعلامات قراردادی باخودش باشد چیزهایی مینوشت که پس از اتمام زندان این علامات صورت کتابهایی که بچاپ رسید پیدا میکرد و این انجیل هنوز محفوظ است. قدرت حافظه و نبوغ این مرد را از این نکته میتوان استنباط نمود. محصول مدت اقامت در سبیریه بیشتر آثار معروف اوست، که زمینی خلق آنها را در همانجا ریخته بود. کتاب «یادداشتهای خانه‌ی اموات» که در ۱۸۶۱ انتشار یافت شرح زندگی زندانیان سبیری است که بصورت بسیار مؤثری نگارش یافته است، و بعد از انتشار تمام مردم روسیه متوجه این کتاب شدند. و حتی شخص تزار معروف است که بعد از قرائت آن گریست.

بشردوستی، امعان نظر، دقت فوق‌العاده در روح مردم که از خصائص داستایوسکی است در این کتاب بوجه آشکار نمایش دارد. بشردوستی که نوشتم منظوم نوع معینی از آن نیست که بصرف ترحم یا دلسوزی و یا همدردی باشد، بلکه بشردوستی که بر پایه‌ی تعمق در کار خلق، طرح سؤال لازم، و تلاش برای یافتن جواب استوار است و جوابها نیز با چنان خوشنیتی که ساکنین امروزی کشور وی بدنبال اجرای آن میروند نبوده است. بعنوان مثال صحنه‌ای از این کتاب را فقط شرح میدهم: جوانی از محکومین